

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه سیزدهم تاریخ: ۳۰/۷/۸۷
 الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء
 والمرسلين سيدنا و نبينا ابا القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين
 الطاهرين المعصومين سيما بقية الله في الارضين واللعن على اعدائهم
 اجمعين

بحث ما با توفيق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد است که از راه های مختلفی برای وجوب جهاد استدلال می شود یکی همان آیات قرآن، عوامل و تاکیدات فراوان که دلالت بر وجود جهاد دارد، نحوه وجوب عینی یا کفاتی را بعداً بحث می کنیم.

یکی دیگر از راه ها این بود که عرض کردیم که از روایات و آیات قرآن استفاده می شود که مسلمان ها باید عزت و اقتدار و عظمت خود را تحصیل و تامین کنند حفظ و نگهداری این یکی از شاخصه های امت اسلام باید باشد و این هم راهی جز جهاد ندارد اگر جهاد تعطیل شود پشت سر آن ذلت و سقوط و انحطاط است در این مورد آیات و روایات مقداری بحث شد از جمله خطبه ۲۷ نهج البلاغه که در این خطبه حضرت امیر(ع) تاکید می کنند که اگر جهاد ترک شود(منتهی عبارت هایی در این خطبه است که ۷ چیز از آن استفاده می شود) {فمن تركه رغبة عنه اليه الله ثوب الدل} این عبارت ها بیخود نیست حضرت امیر که چند چیز را فرموده اند هر کدامش یک معنایی دارد، یک بُعدی دارد، اولین اثر ترک جهاد این است که انسان دچار حقارت و ذلت می شود بخاطر اینکه با ترک جهاد دشمن تسلط پیدا می کند و معلوم است که در برابر جهاد کفار هستند، بالاخره تسلط کفار بر مسلمان ها اولین نتیجه اش این است که مسلمان ها دچار ذلت و حقارت می شوند و آن کرامت انسانی خود را از دست می دهند که خود کرامت انسان در اسلام موضوع بسیار بسیار مهمی است، اسلام انسان را یک موجود ممتازی معرفی می کند این موجود ممتاز {قد کرّمنا بنی آدم} وقتی که در نتیجه ترک جهاد در زیر سیطره و چنگال کفار قرار بگیرد این اولین نتیجه اش است.

دوم {وشملة البلاء} ردای بلا و گرفتاری بر او پوشانیده می شود این غیر از ذلت است و نمونه بارزش عراق است، عراق فعلی را در نظر بگیرید، بنده موقعی که علمای عراق آمده بودند قم بنده گفتم که اگر شما روز اول که آمریکا می خواست وارد کشور شما شود می رفتید جلو و مانع ورود آنها می شدید آن روز تعدادی کشته می دادید ولی الان ده برابر و صد برابر آن کشته می دهید، دشمن هم در خاک

شماست ولی اگر آن روز مخصوصاً فقها کفن پوش جلو می رفتند و صد نفر کشته می دادند این خون اینها تحرکی و موجی در دنیا ایجاد می کرد نمی توانست آمریکا وارد شود یا اگر وارد شد بماند بالاخره دومین نتیجه ترک جهاد ردای بلا و گرفتاری بر آنها پوشانده می شود.

سوم { دیت بالضعار و القماتة } زبون و بیچاره می شوند محکوم می شوند به زبونی و بیچارگی.

چهارم { و ضرب علی قلبه بالاسهاب } عقل و فکر آنها سرگردان می شود در آنها خود کمتر بینی بوجود می آید این از تاثیرات روحی مطلب است، بنده معتقدم که هر کدام از این کلمات بُعدی از ذلت را نشان می دهد و بیخود حضرت امیر(ع) این کلمات را به این ترتیب پشت سر هم نفرموده الان عراق دچار همین سرگردانی و خود کمتر بینی می باشد آمریکا فشار می آورد برای امضای توافق نامه امنیتی و آنها همین طور سرگردان، جلساتی دارند بعضی مرعوب شده اند و نمی توانند تصمیم جدی و قاطع بگیرند.

پنجم {و اذیل الحق منه} حق از آنها گرفته می شود، حق در زندگی انسان دارای معنای وسیعی است، انسان انواع و اقسام حقوقی دارد این حقوق اگر جهاد نباشد ضایع می شود هر کجا حق هست در کنارش تکلیفی هم هست خداوند به شما حق داده که زندگی کنید تکلیف شما این است که اگر کسی زندگی شما را به خطر انداخت قیام کنید خداوند به شما حق داده که مسلمان باشید و عزیز باشید حال اگر عزت شما به مخاطره افتاد باید قیام کنید جهاد کنید همیشه در کنار حق تکلیف است، حقوق دامنه خیلی وسیعی دارد که در تحف العقول در رساله ای از امام سجاد نقل می کند، رساله حقوق امام سجاد(ع). ما دو اثر از ابوحمره ثمالی داریم که پدرسه شهید است اسمش ثابت بن دنیار و ابوحمره کینه اش است یک رساله حقوق است یکی دیگر هم دعای ابوحمره ثمانی، در رساله حقوقی که ابوحمره از امام سجاد(ع) نقل کرده در تحف العقول هم هست {وهذه خمسون حقاً} پنجاه حق از امام سجاد(ع) نقل کرده، خوب حق این طور است دامنه اش وسیع است در هر قدمی انسان با حقی مواجه است ولی هر کجا حقی هست تکلیفی هم در کنارش هست از این جهت که مسلمانان حق حیات دارند، حق عزت و عظمت دارند، حق کرامت دارند حالا در کنارش تکلیفی است که باید جهاد کنند تا اینکه بتوانند آن حق خودشان را تامین کنند این است که حضرت فرمودند {و اذیل الحق منه} ترک جهاد باعث می شود که حق از انسان سلب شود.

ششم {وسیم الخسف} در المنجد {سامه خسفاً} ای اذله، یعنی ذلیلش کرد، یعنی دچار ذلت و نکبت و خواری می شوند.

هفتم {مُنع النصف} یعنی از عدالت محروم می شوند هفت تا موضوع را حضرت امیر(ع) برای ترک جهاد در این خطبه فرموده اند.

این خطبه ۲۷ نهج البلاغه را با شروحش مطالعه کنید شروحش را عرض می کنم بنده در تمام نهج البلاغه در حاشیه آدرس تمام شروحش را نوشته ام، چهار تا شرح داریم شرح اول، شرح خوئی است که ۲۳ جلد است شاید از نظر نقل روایت از اهل بیت(ع) از همه بهتر باشد هر شرحی یک مزیتی دارد، آیت الله شهید مطهری نوشته اند در کتاب خودشان که من رفتم به اصفهان، تابستان و تعطیلی بود با یک نفر (که آنجا نام برده) روز جمعه ای بود در مدرسه اصفهان بودیم یک نفر به من گفت که اینجا یک نفر هست از علماء آمده دارد درس نهج البلاغه می گوید برویم و شرکت کنیم من به ایشان گفتم که نهج البلاغه که درس نمی خواهد ما خودمان درس خارج می خوانیم و خودمان مطالعه می کنیم گفت نه بیا امروز که تعطیل است برویم، ایشان می گویند که من رفتم دیدم بله! نهج البلاغه مجسمی بودند، ایشان که به قم آمدند در زمانی که نهج البلاغه می گفتند بنده هم چند جلسه شرکت کردم به ایشان آقا میرزا علی آقای شیرازی می گفتند واقعاً ایشان به اندازه ای تسلط داشت بر نهج البلاغه و خودش به اندازه ای در روحش اثر گذاشته بود که حتی ایشان را نزد آیت الله بروجردی بردیم و ایشان صحبت می کردند تمام شانها تکان می خورد همه گریه می کردند، خلاصه ایشان می گویند که من آن روز فهمیدم که نهج البلاغه درس می خواهد. خلاصه آن شرح خوبی جلد سوم، صفحه ۳۸۸.

دوم شرح ابن ابی الحدید جلد دوم صفحه ۷۴.

سوم شرح فی ضلال نهج البلاغه برای محمد جواد مغنیه است جلد اول صفحه ۱۸۵.

چهارم شرح بحرانی جلد دوم خطبه ۲۶ ص ۲۹.

خوب حالا مزایا را می گویم، مزایای شرح خوبی این است که از روایات اهل بیت و آیات قرآن در آن زیاد استفاده شده و آقا میرزا علی آقای شیرازی (ره) این را ترجیح می دادند، شرح ابن ابی الحدید از عامه است اما از نظر تاریخ و ادبیات خیلی قوی است بنده امروز اگر برسیم به مناسبت همین خطبه مطلبی را می خواهم بگویم ایشان بعد از نقل خطبه ۵۱ که آن روز دو کلمه از آن را خواندم، که حضرت امیر فرمودند بعد از اینکه لشکر معاویه آب فرات را تصرف کردند حضرت

امیر لشکر خود را تهییج کردند و مالک اشتر جلو رفتند و آب فرات را از تصرف اصحاب معاویه در آوردند، آن کلمات که خوانندند {ربّ السیوف من الدماء ترووا من الماء، الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیة فی موتکم قاهرین} حضرت امیر المومنین مرگ و حیات را اینطور تفسیر می کنند مرگ آن است که زنده باشی در حالی که دست احتیاج شما در برابر دشمن دراز باشد، مرگ آن است که زنده باشی اما مقهور باشی و تحت سلطه باشی، زندگی آن است که بمیری ولی مردن با عزت و کرامت و شرافت، این مطلب را ابن ابی الحدید آنجا دارد و فصلی باز کرده به نام آیة الضیم یعنی کسانی که آنقدر روح بلند داشتند مثل حسین فهمیده ها، که هرگز زیر بار ظلم نرفتند و با حماسه به کشته شدن حاضر شدند. فصلی اینگونه باز کرده است.

چنانکه آنروز خواندیم در خطبه ۲۹ {لا یمنع الضیم الذلیل} حضرت امیر(ع) فرمودند کسانی ذلیل اند و تن به ذلت داده اند هرگز نمی تواند جلوی ظلم و ستم را بگیرند.

آیة جمع آبی است مانند قضاة که جمع قاضی است و دعاة که جمع داعی است، الضیم یعنی ظلم، آیة الضیم کسانی که آبی بودند از زیر بار ظلم رفتند یعنی مانع بودند از زیر بار ظلم رفتن، آنوقت آن رجال بزرگ را شمرده است مانند زید بن علی بن الحسین(ع)، زید شهید پسر امام زین العابدین. پیغمبر خدا خطاب به امام حسین(ع) فرمودند {یرخ من صلیک رجلٌ یقال له زید یتخط هو و أصحابه یوم القیامه رقاب الناس غراً لمحجلن} این زید به اندازه ای با عظمت خواهد بود که روز قیامت او و همراهانش یک سر و گردن از مردم بلند تراند و دارای پیشانی بسیار روشن می باشند. جلد ۳ ابن ابی الحدید، صفحه ۳۴۴، خطبه ۵۱، آیة الضیم را هم آنجا بحث کرده حدود ۱۵، ۱۰ صفحه، چند تا شعر دارد از شعرای بزرگ یکی از آنها از ابوتام است؛

{السیف أصدق أنباء من الكتب}

یک منازعه ای ادبی بین قلم و شمشیر است آیا قلم تاثیر گذارتر

هست یا شمشیر؟ شمشیر راستگو تر است از کتاب ها،

{فی حده الحد بین الجدّ واللعب}

در لبه شمشیر حدود و مرز بین جدیت و بازی روشن می شود،

شمشیر واقعاً هر چه هست سراپا جدیت است، سراپا شهامت است سراپا حماسه است، جان را در طبق اخلاص گذاشته،

{بیض الصفايح لاسود الصحايف}

پذیری هم که در نتیجه ترک جهاد بوجود می آید قبیح و حرام است، اول {و برزوا لله جميعاً فقال الضعفاء للذين استكبروا إنا كنا لكم تبعاً فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء} در روز قیامت همه مردم در عرصه محشر حضور پیدا می کنند و آنجا مستکبرین هستند ضعفاء هم هستند، ضعفاء کسانی هستند که روحشان ضعیف بود و زیر بار سلطه استکبار رفتند، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) استاد بزرگوار ما مطلبی داشتند در بحث تفسیر می فرمودند در روز قیامت تمام آنچه اعتبارات دنیاست از بین می رود آنجا تمام حقایق را اظهار می کنند، ریاست یک امر اعتباری است، آنجا رئیس و مرئوس همه مساوی هستند، مالکیت از بین می رود مالکیت خدا که {مالک يوم الدين} است باقی است، آن مالکیت از واقعیات است اما ملکیت های دنیا همه اعتباری هستند شما اینجا نشسته او کاخ دارد، حیوانات دارد، مالکیت دارد همه این امور اعتباری است، روز قیامت تمام اعتبارات محو می شود هیچ چیز نمی ماند آنجا هر چه باقی بماند آن حقایق است خوب عمل شما، روح شما، ایمان شما، عقیده شما، خصوصیات شما، اینها باقی می ماند {و برزوا لله جميعاً} همه حضور پیدا کردند ضعفایی که تن داده بودند به سلطه حاضرند، مستکبرین هم حاضرند، ضعفاء به مستکبرین می گویند {إنا كنا لكم تبعاً} ما در دنیا به جای جهاد با شما از شما تبعیت کردیم و زیر سلطه شما رفتیم {فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء} آیا میشود امروز باری از دوش ما بردارید و از عذاب ما کم کنید {قالوا لو هدانا الله لهديناكم سواء علينا أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محيص} مستکبرین می گویند ما اگر راهی پیدا کرده بودیم برای نجات خودمان، خودمان آن راه را می رفتیم، بر شما و ما مساوی است چه آنکه جزع و فرغ کنیم چه نکنیم، امروز راه فراری نیست، این در سوره ابراهیم سوره ۱۴ قرآن آیه ۲۱ است، دیگری {و إذ يتحاجون في النار} باز یکدفعه دیگر سلطه پذیران با مستکبران در آتش جهنم که با هم هستند با هم محاجه می کنند {إن ذلك لحق تخاصم اهل النار} در میان اهل نار تخاصم فراوان است {الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين} تمام دوست ها در روز قیامت با هم دشمن می شوند غیر از متقین {و إذ يتحاجون في النار} باز در آتش با هم محاجه دارند یعنی تنازع دارند {فيقول الضعفاء للذين استكبروا إنا كنا لكم تبعاً فعل أنتم مغنون عنا نصيباً من النار} ما در دنیا از شما تبعیت کردیم {قال الذين استكبروا إنا كل فيهما} هم سلطه پذیر و هم سلطه گر هر دو در آتش جهنم اند {إن الله قد حكم بين العباد} آیه ۴۸ سوره غافر، روز شنبه روز شهادت امام صادق (ع) است از این جهت بقیه باشد برای جلسه بعد

می گوید شمشیرها صفحه ایشان سفید است براق و شفاف اما کتابها {سود الصحائف} با مرکب نوشته شده اند و سیاه هستند، (فی) جز مصراع اول است،

{فی متونهن جلاء الشك و الريب}

در متن شمشیر شک و ریب از بین می رود و آن حقیقت کاملاً متجلی می شود از این قبیل اشعار چند صفحه ابن ابی الحدید نقل کرده، یک شعر دیگر هست که از ابوطیب متنبی؛

{إذا غمرت في شرف مروم}

{فما تقع بما دون النجوم}

{فقطع الموت في امر حقير}

{قطع الموت في امر عظيم}

می گوید وقتی در یک امر بزرگی قدم گذاشتی و هدف و همت عالی شد (چون اسلام می خواهد که مسلمانان دارای همت بلندی باشند در سوره فرقان آمده {وجعلنا للمتقين إماما} واقعاً چقدر این آیه عجیب است می گوید و در آخر دارد پروردگارا ما را نه تنها از متقین بلکه امام متقین قرار بده) حالا در آن شعر که می گوید وقتی در یک امر مهمی گام برداشتی به کمتر از ستاره ها قانع نباش، مرگ یک طعمی دارد، انسان در یک راه کوچکی بمیرد همان طمع را دارد که راه بزرگ بمیرد بنابراین مرگ که مرگ است {وكل نفس ذائقة الموت} خلاصه در این فصل مطالعه می کنیم بحثی درباره آیه الضیم که مطالعه اش خیلی جالب است و واقعاً آن روح عظمت و شهادت را در انسان ایجاد می کند، در آنجا این کلمه را دارد می گوید کسی که {سید اهل الایاء الذی علم الناس الحمیة و الموت فی ضلال السیوف} اختره علی الدنیه {سیدوسالار اهل اباء (آیه الضیم) که به مردم یاد داد غیرت یعنی چه؟! و این زمانی بود که مرگ زیر شمشیر را اختیار کرد بر دنیه، ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب این سید اهل الایاء است. حضرت آمد در میان دو صفت گفت که {ألا و إن الدعی یا بن الدعی قد خیرنی بین إثنين السلة و الذلة هیات من الذلة، أبا الله ذلك لنا و رسوله والمومنین و جحور طابت و جلود طهرت و أنوف حمیة و نفوس أبیة}.

خوب حالا بحث ما در آن قسمت است که حضرت امیر(ع) هفت تا عاقبت برای ترک جهاد ذکر کردند به این مناسبت به این دو آیه از قرآن توجه کنید در قرآن کریم در دو سوره خداوند کسانی که در برابر کفار و مستکبرین و ظالمین جهاد را پشت سر گذاشتند و تبعیت کردند از کفار و مستکبرین و زیر بار استکبار رفتند در دو جای قرآن عذاب آنها را ذکر می کند، همان طور که سلطه گری قبیح و حرام است، سلطه

یعنی میل داری برویم و با هم قدم بزنیم تا باغستان نزدیک مدینه {نعم، أمر بحمار و بغل} حضرت فرمودند یک حمار بیاورید و یک بغل، حضرت فرمودند اینها را زین کنید من سوار حمار شدم و حضرت سوار بغل شدند یک مقداری رفتیم و از مدینه خارج شدیم رسیدیم به یک جایی، گفتم اینجا نماز بخوانیم حضرت فرمودند نه اینجا زمین سخته و شوره زار است برویم به جای دیگر اینجا مکروه است، رسیدیم به جای دیگر و در آنجا نماز خواندیم بعد از نماز حضرت دیدند که یک چوپانی تعدادی بزغاله آنجا می چراند حضرت فرمودند، سدیر! اگر من به تعداد این بزغاله ها یار و یاور داشتم خاموش نمی نشستم و قیام می کردم سدیر می گوید شمر دم ۱۷ تا بزغاله بود.

جهاد بار و یاور می خواهد، کمک می خواهد، حالا این حدیث در کافی جلد دوم صفحه ۲۴۲، بحار الانوار جلد ۴۷ صفحه ۳۷۲.

و در این چند دقیقه در نتیجه ترک جهاد کار امام صادق و اهل بیت (ع) به کجا رسید! که خداوند متعال به اهل بیت (ع) این حق را داده بود که اینها بایستی به مردم حکومت کنند برخاطران شایستگی که دارند و برای زعامت جامعه و اداره جامعه، خوب! آنها باید مدیر و مدبر جامعه باشند، چون کرامت انسان ها را نمی شود به هر کسی سپرد، سرنوشت انسان ها را خداوند متعال به هر کسی نمی سپارد، انسان ها حاکم می خواهند و حاکم در سرنوشت مردم موثر است و نمی شود سرنوشت انسان ها را با کرامت را به هر کسی سپرد خداوند متعال برای اداره امور مردم اشخاص خاصی را قرار داده پیغمبر و اهل بیت (ع)، ولی این حق توأم با تکلیف است، تکلیف آنها این است که باید در این راه سعی کنند برای نجات بشریت و برای جلوگیری از ظلم بر بشر، مردم هم تکلیف دارند مردم هم در برابر آنها تکلیف دارند در نهج البلاغه هست که {أعظم الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی} بلند ترین حق ها حقی است که حاکم الهی بر مردم دارد بعد از حق خدا هیچ حقی به اندازه حق حاکم شرعی و الهی بر مردم بالاتر نیست و رعیت هم بر والی حق دارند باید با عدالت آنها را اداره کنند ولی این حق بالاخره در نتیجه ترک جهاد به انحراف کشیده شد، حضرت امیر (ع) هر چه به مردم گفتند با معاویه به جنگ برخیزید ولی مردم سستی کردند و بالاخره اهل بیت کم کم کناره زده شدند، بنی امیه و بنی عباس و این امر دنباله پیدا کرد تا زمان ما، برای اینکه بعد از بنی امیه و بنی عباس غزنویان و سلجویان و ایل خاندان و تیوریان و صفویان و افشاریان و زندیه و قاجاریه و پهلوی تمام این حکومتها که حکومت باطل است حکومت کردند تا زمان ما ادامه داشت و به واسطه جهاد این حکومت ها بر چیده شد و این واقعا کار بزرگی بود.

هم در کافی و هم در بحار، سدیرالصیرفی می گوید داخل شدم به ابی عبدالله (ع) {قلت له و الله...} گفتم که چرا تو نشسته ای قیام کنید و حق خودتان را بگیرید {قال لم یا سدیر} چه می گویی؟ {للكثرة موالیك و شیعتك و انصارك} سدیر به امام صادق (ع) می گوید شما خیلی شیعه و انصار و اعوان دارید {و قال یا سدیر کم عسی ان یکونوا} تعداد یاران من که می گویی زیادند چند نفرند؟ که من قیام کنم و نگذارم که بنی عباس حکومت را تصاحب کند {قلت مائة الف} ۱۰۰ هزار نفر {قال مائتی الف} نه! ۲۰۰ هزار نفر بعد گفت نه! نصف دنیا طرفدار شما هستند بروید و حق خودتان را بگیرید جهاد راه بیندازید و بنی عباس را کنار بگذارید {و سکت عنی} حضرت سکوت کردند بعد از چند دقیقه گفتند {یخف علیک أن تبلغ معنا الی ینبع}